

## فیروزه میزانی

منم!

این سیاهی منم  
هرجا سپید زند  
از سکوت‌ها

پاره‌ای ریخته

از سکوت‌ها

که می‌گیرم و

به گفتنش

بُن داندان‌های فشرده

می‌مانم

تا هر بار

نشیندنش را

تاریک‌تر

بازگردم

تو اما

نوسانِ مدورِ صبحی

از سهم‌های فروخورده

که فاشِ نی‌نی این چاه می‌شود

## بر ایوان

این ملحفه زود خشک می‌شود

مرطوبِ گفتن است

ملحفه‌ام

هایلِ گریز

روی مهتابی آفتابی‌ام

از تابِ تو

یا بی‌تابی خودم

بندی دو در

تبنا شده‌ام

این عرق بخشکد

این تب شاید

ساکت نمی‌شود اما

صدایِ بیرقی‌ام

## تورا

تورا  
به باد سپرده بودم  
به آب  
به آتش

به سنگ

سفارش نکرده بودم  
به خاک  
کاش

زیر باران ریزریز  
نه بهار

به زمستان سپرده بودم  
کاشکی

یا

واگرفته می شدی  
از سنگ

## در متن

در متن صبح می نوشتم  
در حاشیه ی صحبت  
در رکاب فراق بود شاید!

قهوه ای سوخته  
سدربی سبز  
یک جفت صورتی حتاً  
اگر می داشتم  
بوسیده بودمت

سخت بود اما  
سخت  
مثل شاعری  
قشلاق!